

## مبارزه با قربانی ارزان ترین پز قهرمانی

یکبار دیگر دو سنت از دو جنبش متفاوت در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند! و اینبار یکی در مبارزه با قربانی بر انقلابی گریش می کوبد و دیگری در دفاع از انسانیت جلوی سرکوب ایستاده است. یکی پرچم نه به سرکوب، نه به اعدام و نه به شکنجه را همین امروز برداشته و دنیایی بدون توهین و تحقیر را همین امروز طلب می کند. دیگری بر ویرانه های شخصیتی انسانهایی که زیر شکنجه قربانی شدند ایستاده است و می غرد و سرکوب را همین امروز شروع کرده است. این دو سنت مبارزاتی همیشه در اپوزیسیون ایران وجود داشتند، ولی امروز در برخورد به قربانیان سه دهه گذشته که رژیم "تواب" نامیدشان بار دیگر رو در روی یکدیگر قرار گرفته اند.

این مقاله در ضمن پاسخ به مقاله خانم مهرنوش موسوی و نوشته آقای شباهنگ راد، قصد دارد این دو سنت مبارزاتی را باز کرده و چرایی رو در روییشان را اینبار بر سر مقوله "تواب" بررسی کند. در اینجا باید اشاره کنم که نوشته های بی نام (نامهای غیر واقعی) و بی چهره ای در سایتهای فرقه ای علیه نوشته قبلی من چاپ شده اند که من حتی خواندن آنها را به خودم هم نمی دهم، چه رسد وقت عزیزم را صرف پاسخ دادن به آنها بکنم. چرا که آن نوشته ها مملو از فحاشی و بی حرمتی به انسان هستند و نمایانگر لمپنیسمی هستند که جایی در مبارزه سیاسی سالم نمی توانند داشته باشند. با اینها جدل کردن بی فایده است و من در مقابلشان فقط سکوت می کنم.

در صورتی که زندان را از جامعه جدا نکنیم، قادر خواهیم بود شکنجه را ابزار سرکوب و ایجاد رعب و وحشت برای عقب نشاندن مردم ببینیم. قادر خواهیم بود انقلابی را که شکست خورد، مردمی را که در تمام عرصه ها مجبور به عقب نشینی شدند به درستی ببینیم. و آنگاه تنها تعدادی را که از بدشانسی وقتی جوان بودند و بعضاً 16 ساله و دستگیر شدند و وحشت زده تن به عقب نشینی دادند، مسول نخواهیم دانست و محکوم نخواهیم کرد. اگر ما امروز از منظر مردم، از زاویه منافع مردم به زندان و زندانی نگاه کنیم، آنوقت نه زندانی ای در خود مقدس خواهد بود و نه زندانی ای بخاطر کوتاه آمدن محکوم خواهد شد.

اینها مسولیت را انداخته اند روی قربانی، نه رژیم. این رفتاری غیر مسولانه است. آیا فقط زندانیان کوتاه آمدند؟ جامعه مجبور شد عقب بنشیند، هزاران زندانی که رژیم آنها را با شکنجه عقب نشاند و اسمشان را گذاشت "تواب"، جزو این مردم و این عقب نشینی بودند. انقلاب سال 57 را رژیم شکست داد، چون سازماندهی کمونیستی نشد، نبود، که بشود. و این می تواند دوباره اتفاق بیفتد. و آنوقت دوباره عده ای بلند خواهند شد و چند نفر را که در سن 16 سالگی از بدشانسی دستگیر خواهند شد و "تواب" شان خواهند کرد، مسول شکست بعدی خواهند دانست. و این دور تسلسل ادامه خواهد داشت، چرا که جنبشهای آزادی خواه بدون رهبری کمونیستی شکست خواهند خورد.

چوبه های دار را در خیابانها بر افراشتند و برای عبرت مردم، سرکشان را در خیابان شکنجه کردند. زندانیان یعنی اسیران مردم در دست رژیم را بی رحمانه کشتند و شکنجه کردند تا انقلاب مردم را شکست دهند. و این تنها هزاران زندانی نبودند که مجبور به عقب نشینی شدند. کارگران از تشکل های خودشان یعنی شوراهایی که ساخته بودند، عقب زده شدند. در پس عقب نشینی کارگران بود که انجمن ها و شوراهای اسلامی شکل گرفتند. پس از مقاومت های زیادی مردم مجبور شدند بالاخره به حجاب اجباری تن دهند. شادی به خانه رفت و عزا به خیابان آمد و مردم از زندگی شاد و بازی که داشتند و از خواسته هایی که برایشان انقلاب کرده بودند عقب نشستند. فقر و بیکاری و گرانی که مردم بخاطرش شاه را بیرون کرده بودند چند برابر شد. زندانیانی که بخاطر مبارزه برای آزادی دستگیر شده بودند و هنوز اعدام نشده بودند، با قبول شرط آزادی یعنی محکوم کردن آرمانشان آزاد شدند! همه اینها به هم مربوط است. اگر رژیم نتوانسته بود مردم را عقب بنشاند، نمی توانست زندانی را هم "تواب" کند. سنت مبارزاتی که زندانی را از جامعه و مقاومت او را از سطح مبارزه جامعه و توازن قوا جدا می کند، درک ایده آلیستی از مبارزه و مقاومت دارد. و هنوز خود را پروانه ای می بیند که باید تن به آتش بزند، چرا که مبارزه و تغییر جامعه را کار مردم نمی داند - بلکه کار چند آدم حرفه ای می داند که باید نقش رابین هوود را بازی کنند. قادر نیست به قربانیان انقلابی که شکست خورد بدرستی یعنی انسانی رفتار کند. ولی پشت این رفتار غیر انسانی به قربانی یک سنت سنگر گرفته است که باید آنرا، همه آنرا دید و با انگشت آنرا به مردم نشان داد که بار دیگر گول شعارهایش را نخورند.

در بحث حول مقوله "تواب" چند مسله به میان می آید: 1- اینکه آیا انسان مبنا و محور سیاست است یا نه. و آیا انسان نقطه رجوع هر حرکت مبارزه جویانه ای است یا نه. آیا انسان و حرمت و کرامت و شخصیت انسان صرف نظر از عقاید و باورهایش بالاترین جا را در آرمانهایش دارد، یا نه. 2- مقوله آزادی بی قید و شرط بیان. 3- پتانسیل سرکوب در بخشی از اپوزیسیون. به زبان دیگر، بالاخره ما مخالف اعدام و شکنجه هستیم، یا نه.

## 1- انسان نقطه رجوع اینها در سیاست نیست

کسانی که به جای رژیم "تواب" را مقصر می دانند و محکوم می کنند، به سیاستی ضد انسانی می غلطند. نقطه حرکت این سیاست انسان نیست، جامعه و مردم نیست - بلکه اهداف سیاسی جنبشهای دیگر است. این سنت جنبش ناسیونالیستی است که انسان برایش ابزار، وسیله و نیرویی در خدمت رسیدن به اهداف ملی است.

خانم موسوی نوشته اید:

"... کمونیسم کارگری اولین جریان کمونیستی اپوزیسیون ایران است که جانبدار یک برخورد سیاسی، انسانی و سوسیالیستی به پدیده توابیت در جامعه ما از قدیم الایام بوده است."

ولی توضیح نداده اید که این برخورد سیاسی، انسانی و سوسیالیستی چه بوده. اگر بحث سر برخورد سیاسی، انسانی و سوسیالیستی است و شما نمونه ای از آنرا سراغ نداشتید که به خوانندگان نشان دهید، من یک نمونه آنرا به یادتان می آورم. که نشان دهم دقیقاً برخورد من به هزاران انسانی که قربانی شکنجه و زندان رژیم شدند و رژیم نام آنها را "تواب" گذاشت، سوسیالیستی است و برخورد شما و جنگجویان ضد تواب که علیه مارینا کمپین راه انداختند مربوط به سنت دیگری است.

در دهه شصت رژیم هزاران مردم دهات را در کردستان در خدمت به سیاستهای خود به زور تسلیح کرد. حزب دمکرات آنها را "جاش" یعنی مزدور رژیم می نامید و کومه له کمونیست آنان را "به زور مسلح شده" ها نامید. اینها هزاران انسانی بودند که نه در زندان، نه زیر فشار شکنجه بلکه در جامعه و تحت فشار رژیم مجبور شدند تن به سیاست رژیم بدهند و برایش اسلحه بردارند. موضع کومه له به آنها انسانی بود و موضع حزب دمکرات غیر انسانی. به این معنا که کومه له درک می کرد که آنها به خاطر توازن قوایی که به نفع رژیم بود تن به آن کار داده بودند، و حزب دمکرات کار آنها را داوطلبانه یعنی خواست خود آنها می دید. عین این برخورد به "توابین" می شود، اینکه خودشان خواستند، نه اینکه رژیم زیر شکنجه آنها را شکاند! این دو شیوه رفتار با مردمانی که ناچاراً مسلح رژیم شده بودند، و زندانیانی که زیر فشار کوتاه آمدند و رژیم نام "تواب" روی آنها گذاشت، متعلق به دو جنبش است. یکی حرمت و کرامت و زندگی انسان برایش نقطه حرکت است، دیگری انسان برایش ابزاری در خدمت اهداف سیاسی معینی است. هر دو جنبش هم ظاهراً در جنگ علیه رژیم اند.

سنت ضد رژیمی ناسیونالیست اصلاً کاری ندارد که چه بر سر ماریناها و سیباها آمده و چرا دهها هزار انسانی که توسط رژیم دستگیر شدند سکوت کرده اند. اتفاقاً به مارینا و سیبا حمله می کنند که آن دهها هزار قربانی رژیم جرات نکنند برای جهانیان از هلاکوست اسلامی سه دهه اخیر در ایران بگویند. اینها حاضر نیستند به قربانیان رژیم و اینکه در چه پروسه ای و با کدام فشار قربانی شدند فکر کنند. علت آن هم روشن است، انسان اساس حرکت و نقطه رجوع اینها در سیاست نیست. درد و معضلاتی که انسان در زندگی فلاکت بار با آنها روبرو می شود، برای اینها قابل درک نیست. در حالیکه شرایطی را که زندانیان پشت سر گذراندند درک می کنند و با قربانیان رژیم احساس همدردی می کنند.

## 2- آزادی بی قید و شرط بیان

آزادی بی قید و شرط بیان یعنی هر کس آزاد باشد هر آنچه را که دوست دارد به زبان بیاورد و کسی حق نداشته باشد به هر بهانه ای دهان او را ببندد. جنگجویان ضد "تواب" با محکوم کردن مارینا نعمت به بهانه اینکه "عامل رژیم" یا "عامل امپریالیسم" است و با اعتراض نامه هایشان به پنگوین و شهرزاد مجاب مبنی بر جلوگیری از انتشار بیشتر کتاب او، سعی کردند جلوی آزادی بی قید و شرط بیان او را بگیرند. در برخورد غیر انسانی اینها به یک قربانی رژیم می توان سرکوب اولیه ترین حقوق انسان را یعنی آزادی حرف زدن را دید. اینها البته هیچ کاری به چاپ نویسندگان جمهوری اسلامی و هوادارانش در خارج ندارند و هیچ اطلاعیه ای هم

علیه هیچ انتشاراتی در هیچ جای دنیا بخاطر چاپ اسناد، ادبیات و ... جمهوری اسلامی صادر نکرده اند. زورشان اما به قربانی رژیم می رسد. اینها از اینکه صدای آمریکا با سازگارا که از سازمان دهندگان سپاه پاسداران و سیستم سرکوب رژیم بود مصاحبه می کند، مشکلی ندارند. ولی از این ناراحتند که قربانی این سیستم یعنی مارینا را صدای آمریکا مصاحبه کرده است! خانم مهرنوش موسوی و آقای راد متأسفانه با این سیاست توافق دارند.

خانم مهرنوش موسوی اشتباه می کنید که برای یافتن انزجار نامه علیه "اتحاد مبارزان کمونیست" به دست نوشته های سیبا که بخشی از راه درمان اوست رجوع می کنید. به کتابهای جنگجویان ضد تواب نگاه کنید تا ببینید چه به دروغ زندانیان مربوط به "اتحاد مبارزان کمونیست" را که بخشی از آنها شاید تنها کسانی بودند که بدون کوتاه آمدن از قبرها برخاستند، می گویند. شما می توانید از دست سیبای بیمار عصبانی باشید ولی خوب بود کتاب مارینا را که به آلمانی ترجمه شده می خوانید و می دیدید که مارینا آیا ازدواج با بازجویش را توجیه کرده که اینها علیه او کمپین راه انداخته اند. مارینا در کتابش می گوید که چطور او را "به زور ترس، شکنجه و خفگان و اعدام" وادارش کردند با بازجویش ازدواج کند و مورد تجاوز وی قرار گیرد و اینها از "لذت جنسی" او حرف زدند.

خانم موسوی شما از "سرنوشت یک جنبش" صحبت می کنید و آن جنبش حتما تنها خصلتش هم ضد رژیمی است. ولی من تنها یک جنبش نمی بینم. جنبشهای زیادی دارند با رژیم مبارزه می کنند. جنبشهای ناسیونالیستی، قومی، سوسیالیستی و غیره وجود دارند. هر یک از این جنبشها سنت و شیوه خود را در مبارزه علیه رژیم دارند. خصلت ضد رژیمی هیچکدام از این جنبشها آنها را انقلابی و یا سوسیالیستی نمی کند و متعاقبا آنها را مجبور به رعایت حق بی قید و شرط بیان نیز نمی کند.

خانم موسوی نوشته اید:

"من مارینا را نمی شناسم و کتاب وی را نیز نخوانده ام در نتیجه نمی توانم قضاوت عادلانه ایی بکنم. شنیده و تعقیب میکنم که ایشان هم کتاب خود را به سبک و مکتب زیبا ناوک نوشته است."

خانم موسوی شما قضاوت کرده اید، عادلانه یا ناعادلانه اینجا مورد بحث من نیست. فقط دوست داشتم که نشانتان بدهم که نباید به شنیده هایتان اعتماد کنید، آنهم زمانی که امکان خواندن کتاب را دارید و مجبور نیستید خواننده طرف کسانی را بگیرید که آنها محکوم می کنند. و جالب اینجاست که اینها مارینا را به عنوان "تواب" فعال محکوم کردند، در حالیکه همه توابعین فعال را زندانیان سابق می شناسند. ولی هیچ کس نیامد بگوید که کجا و در چه تاریخی از مارینا بازجویی و یا شکنجه شده است.

و اما در مورد سیبا از کسان دیگری نیز شنیدیم که نباید مسئله او را با مارینا که در سن شانزده سالگی دستگیر و مورد تجاوز بازجویش به نام ازدواج قرار گرفته، قاطی کرد. از اینرو برای اولین بار سری به سایت او زدم تا نخوانده او را قضاوت نکرده باشم. و حالا با صراحت می توانم بگویم کسی که با خواندن نوشته های سیبا تشخیص ندهد که او تعادل روحی ندارد، باید برود و یک کمی در مورد انسان و تعادل روحی یاد بگیرد. هر کس که نوشته های سیبا را بخواند چه آنجا که برای رژیم می نویسد، چه آنجا که علیه خدا و سنتهای مذهبی می نویسد می تواند درک کند که روح این انسان لطمات شدیدی خورده است. و بس است، مگر قرار است چند بار انسان بخاطر مواضعش محاکمه شود؟ چند بار باید توبه کند و ابراز انزجار کند؟ شما اگر قادر نیستید با انسان رفتاری انسانی داشته باشید، بلکه بنابر مواضعش به او برخورد می کنید، من برای شما متأسفم، نه برای سیباها - که آنها قربانیانی هستند که نه من و نه شما قادر به کمک به آنها نیستیم. آنها را یکبار و شاید برای همیشه کشته اند، بیایید با بقیه هزاران نفری که به نام "تواب" از زندان آزاد شدند رفتاری انسانی داشته باشید. شاید انتظار من زیادی است که می گویم با انسان باید علیرغم نظرات و عقایدش رفتاری انسانی داشت. باشد پس از زاویه "آزادی بی قید و شرط بیان" می گویم که باید تحمل شنیدن حرفهای سیبا را هم داشته باشید. مسئله این است که مبارزه اینها با قربانیان رژیم را که با ژستی قهرمانانه هم صورت می گیرد، درک کنید. دارند دهان مردم را به بهانه اینکه "عامل امپریالیسم" و یا "عامل رژیم" است می بندند و شما می گوید حق دارند. اینها دارند آزادی را از این جامعه و لاقول از برخی می ربایند و شما کارشان را تایید می کنید، چون سیبا علیه "اتحاد مبارزان" گفته! اینها انزجار و اعتراف می خواهند و این سنتی است که باید به همراه جمهوری اسلامی به گور برود. آنانی که امروز که قدرتی ندارند از قربانی رژیم چنین می طلبند، طبیعی است که اگر در قدرت باشند بعد از اعتراف برای عبرت دیگران او را به دار خواهند کشید. چون اعتراف و توبه و دار به عنوان یک مجموعه مکمل یکدیگر هستند.

### 3- پتانسیل سرکوب در بخشی از اپوزیسیون

کسی که امروز قربانی را محاکمه می کند و به او انگهائی را می زند که رژیم به مخالفانش می زند، از خود پتانسیل سرکوب نشان می دهد. کسی که امروز از نوشته چاپ نشده خانم نعمت استفاده می کند که "عامل امپریالیسم" بودن او را نشان دهد، دارد بر همان سکویی می کوبد که از آن اعدام و شکنجه برخاست و نمی تواند مخالف اعدام و شکنجه باشد. اینها با رفتارشان مانع از این می شوند که قربانیان شکنجه پروسه ای را که در آن زجر کشیدند بازگو کنند، تا مردم شکنجه را و دلیل استفاده اش را نشناسند.

خانم موسوی نوشته اید:

"انتساب نیروهای اپوزیسیون به شکنجه گر و ... صرفا به این خاطر که تعدادی بدست از تحرک سیاسی تعدادی از توابع سابق در خارج از کشور ناراحت و نگران هستند و تعدادی نیز به شیوه غلط به آنها برخورد میکنند، شایسته نیست و عوضی گرفتن جبهه های جنگ است."

یک دست گرفتن نیروهای مختلف در اپوزیسیون یک سیاست راست روانه است. نیروهای مختلف اپوزیسیون به جنبش های مختلف اجتماعی تعلق دارند. برای نمونه مجاهد زندان و شکنجه و اعدام خود را دارد. این ادعای من نیست شاهدان زیادی وجود دارند. حزب دمکرات کردستان سیستم اذیت و آزار و شکنجه ویژه خود را داشت. در کردستان حزب دمکرات مردمان زیادی را و منجمله کمونیست ها را دستگیر، زندان، شکنجه و اعدام می کرد. حساب خیلی از جریانات دیگر اپوزیسیون، از جمله سطنت طلبان را نیز نمی توان جدا از این دو نیرو کرد. دفاع از جریانات ضد مردمی در اپوزیسیون به اسم مبارزه با رژیم یک همسنگری و یک اشتراک منافع با جناح راست و ناسیونالیست آنرا به نمایش می گذارد. این سیاست تنها یک هدف دارد: مبارزه با رژیم. و تنها یک جنبش مشترک دارد، جنبش علی العموم علیه رژیم. در حالیکه جنبش علی العموم نداریم.

مسئله این است که درک کنیم نیروهای درون اپوزیسیون بنا بر خواستها و آرمانهای متفاوت در مقابل رژیم ایستاده اند. و در مبارزه علیه رژیم تنها یک جبهه وجود ندارد و اگر کمونیستها تنها یک جبهه ضد رژیمی را ببینند، بار دیگر هم می بازند. همانطور که در دهه 50 امثال لاجوردی و خیلی از سران رژیم در اپوزیسیون شاه بودند و چپ آنوقت هم مثل امروز شما، همه را در جبهه ضد شاه گذاشت. در مورد آرمانهای فاشیستی آنها نوشت و نگفت، مردم در سال 57 نمی دانستند دارند به چه فاشیسم اسلامی رای آری در صندوقها می ریزند. ما مسول هستیم که در مقابل شعار و یا تمایل "همه با هم" بودن تحت نام جبهه ضد رژیم بایستیم و من حاضر نیستم در این رابطه خاک به چشم مردم بپاشم. مردم باید بدانند که در اپوزیسیون چه نیروهای متفاوتی وجود دارند، تا بتوانند نزدیکی و دوری خودشان را با این سنتها و جنبشها تشخیص دهند. اگر جمهوری اسلامی تا حالا سرنگون شده بود و به فرض محال اینها قدرت گرفته بودند، همانطور که زندانیان چپ دوره شاه اولین اعدامی ها بودند، امثال من اولین اعدامی های دور بعدی می بودیم. شما شاید اینرا نمی بینید چون هنوز اتفاق نیفتاده. ولی بروید بر خرده های امروز چپی که تنها ویژگی اش ضدیتش با رژیم است را به مخالفینش نگاه کنید، تا فردای اینها را هم ببینید. از نظر من اینها و همه چپهای مشابه اینها پتانسیل سرکوب و شکنجه دارند و همین حالا دارند آنرا نشان می دهند، باید آنرا دید و افشا کرد. اینها جو رعب و وحشت خلق می کنند که هر کس که یک ذره زیر شکنجه کوتاه آمده از ترس ترور شخصیت لب ننگشاید. این اقدام یک تعرض به روح بیمار هزاران انسان و نوعی شکنجه است. به این معنی، بله البته اینها دارند شکنجه میکنند. برای روشن شدن این پتانسیل بالفعل باید جنبشی را که اینها به آن تعلق دارند نشان داد که من سعی می کنم در این مقاله این کار را بکنم.

آقایی به نام شباهنگ راد در نوشته شان "زندان و زندانی!" در نقد نظر من در مقاله "زندان ادامه دارد و من از "توابعین" دفاع می کنم" می نویسند:

"تصورم بر آن است که "نسرین پرواز" علیرغم اصابت شلاق های رژیم جمهوری اسلامی بر بدن اش نه تنها روحیه وی را کاملا در درون زندان زیر و رو نموده است بلکه از نظر سیاسی هم، وی را شکست داده است که متأسفانه بعد از گذشت سال ها از آن زمان، نه توانسته است بر روی پاهای خود بایستد."

شباهنگ راد من را شکسته و تواب خوانده است. در این باره باید عرض شود که من خوشبختانه شناخته تر از آنم که فرد دیگری معرفی شوم.

هر کس تاریخی را که پشت سر گذرانده یک جور می بیند. تاریخ زندان من با تاریخ زندان دوستان شما متفاوت بود. اگر دوستان شما از رژیم و "تواب" آزار دیدند، من از رژیم و "تواب" و دوستان شما آزار دیدم. ولی من دوست ندارم با کینه زندگی کنم و آزار دوستان شما را به بزرگی شان می بخشم. و آزار توابعین را به این دلیل می بخشم که در زندان بودند و ناچار بودند به امثال من دشمنی نشان دهند تا مورد عفو رژیم قرار گیرند. شما هم بهتر است لنز دوربینتان را به همه طرف بچرخانید و ناگفته ها و نادیده ها را هم فیلمبرداری کنید تا به قضاوت آنها در نخلتید که کسی به جز خودشان باورشان ندارد.

من شکنجه را شناختم، و حاضر نیستم از آن علیه قربانی به این بهانه که نتوانسته آنرا تحمل کند استفاده کنم.

آقای راد از من می خواهند که:

"جایگاه خود را در امر انقلاب و مبارزه با دشمن طبقاتی کارگران و زحمتکشان و آن هم، نه بگونه یک بعدی بل در تمامی عرصه ها و به عنوان یک مجموعه باز تعریف" نمایم.

باید بگویم که من کمونیستم، ولی نه از نوع شما که بنابر پرونده سازی ها در مورد انسانها قضاوت می کنید! کمونیسم من به من اجازه نمی دهد که مقاومت را چماقی کنم بر سر آنهایی که رژیم توانست مجبورشان کند که کوتاه بیایند. بعکس خیلی ها، من فکر می کنم مقاومت من امری شخصی بوده و کسی را مدیون و بدهکار خودم بخاطر آن نمی دانم. کمونیسم من به من اجازه اینرا نمی دهد که بر تل اعدامی هایی که با من همفکر بوده اند بایستم و بگویم پس من محق هستم و یا افتخار کنم. کمونیسم من به من اجازه نمی دهد که دهها هزار انسان را که رژیم بزور شکنجه از آنها "تواب" ساخت تحقیر کنم. کمونیسم من به من اجازه پرونده سازی برای مخالفین را نمی دهد.

#### قربانی را باید بر بستر جامعه و انقلابی که شکست خورد بررسی کرد

اینها قادر نیستند مقوله "تواب" را بر بستر انقلابی که شکست خورد بررسی کنند. اگر نخواهیم با چهارچوبهای ایده آلیستی دو قطبی "قهرمان" و "حائن" به مبارزه و سیاست نگاه کنیم. و مبارزه برای یک زندگی انسانی را امری مردمی می دانیم، آنگاه نمی توانیم آن بخش از مردم را که در مبارزه شان دستگیر شدند و زیر شکنجه مجبور به کوتاه آمدن شدند محکوم کنیم. تنها رژیم باید محکوم شود، نه فقط برای اعدامهایی که انجام داده بلکه برای فشاری هم که روی زندانیان برای شکنجه آنها بر آنها اعمال کرده است. بحث بر سر عقب نشانیدن مردم توسط رژیم بوسیله رعب و وحشت است، نه آن بخشی که زیر فشار مستقیم مجبور به عقب نشینی در زندانها شدند و رژیم "تواب" نامیدشان. اگر زندان را از جامعه جدا نکنیم آنوقت درک خواهیم کرد که زندانیان نیز نه تنها مجبور شدند از آرمانهایشان در زندان دفاع نکنند، بلکه این عقب نشینی ابعاد وسیعتری داشت که مردم از آن بی اطلاع هستند. مسله این است که خود کسانی که با سنت غیر انسانی محکومیت قربانی، امروز ماسک قهرمانی به چهره می زنند، خود نیز در زندان در مقاطعی مجبور به عقب نشینی شدند. یکی مجبور شد از آرمانهایش دفاع نکند، آن یکی برای آزادی از زندان مجبور شد انزجارش را از جریانی که با آن کار می کرد بدهد، دیگری برای آنکه اعدام نشود مجبور شد شرایطی را بپذیرد که اگر در زندان نبود هرگز تن به آن نمی داد. هر کس به سهم خود در زندان و در جامعه استبداد زده 30 سال گذشته مجبور شد دست به کاری بزند که از انجام آن راضی نبود و در صورتی که زیر فشار نبود انجام نمی داد. ولی متأسفانه امروز بخشی از همان کسانی که هر یک در شرایطی مجبور به پذیرش قوانینی در زندان شدند که زنده بمانند و گویی فراموش کرده اند که بر خود آنها چه رفته است، امروز بخاطر این جو کوبیدن "تواب" سرکوب قربانیان رژیم را آغاز کرده اند. سرکوبی که باید جلوی آنرا گرفت. مهم نیست که هدف از این رفتار غیر انسانی چیست و چرا بعضی ها حالا یادشان آمده که باید ماسک قهرمانی بر چهره بزنند. مهم این است که باید جلوی این رفتار ضد انسانی را گرفت. کسی که مبارزه را در سازماندهی و توانمندی مردم در مبارزه شان برای سرنگونی رژیم و جایگزین کردن آن با یک جامعه ای می بیند که در شان انسان باشد، سکوت در برابر قربانی کردن کسانی را که یک بار قربانی شدند جایز نمی داند. هزاران انسانی که از زندانهای جمهوری اسلامی بیرون آمدند خودشان هم قادر نیستند آن جو فشاری را که در آن مجبور شدند کوتاه بیایند، درک کنند و هنوز بجای رژیم خود را سرزنش می کنند. بخشا حتی فکر می کنند که لیاقت مبارزه با جمهوری اسلامی را دیگر ندارند و این جنگجویان ضد تواب با این رفتارشان به آنها می گویند که صد البته باید سکوت اختیار کنند. ولی ما سوسیالیستها باید به مردم نشان دهیم که این رفتار از کدام سنت غیر انسانی می آید و اینکه مردم موفقت با عشق و محبت زخمهای جسمی و روانی این قربانیان را التیام بخشند.

آقای شباهنگ راد می نویسد:

"روزانه بدن صدها نفر توسط منادیان سرمایه و مدافعین نظم و ترتیب ظالمان در درون زندان ها له و لورده می شد و صدها نفر دیگر به جوخه های مرگ سپرده می شدند....".

آقای راد توضیح نمی دهند همه اینها برای چه بود. زندانیان را اعدام کردند، شکنجه کردند که رعب و وحشت در بین مردم و زندانیان ایجاد کنند - تا رژیم بتواند دوام یابد. و این آن چیزی است که خیلی ها نمی بینند. آقای راد توضیح نمی دهند که بر سر آن صدها نفر که روزانه در درون زندان ها له و لورده می شدند چه آمد؟ توضیح نمی دهند که زندانیان را شکنجه می کردند چون قرار بود آنها را "تواب" کنند. توضیح نمی دهند که خیلی از زندانیان مجبور شدند زیر فشار کوتاه بیایند. ایشان تنها آن یک درصدی را برجسته می کنند که در زندان آنها را بخشی از سیستم سرکوب کردند. بحث "تواب" اینجا آن یک در صد نیست. بحث دهها هزار انسانی است که رژیم زیر شکنجه های قرون وسطایی اش مجبور کرد که کوتاه بیایند. آنهایی که اعتقادی به خدا نداشتند ولی نماز خواندند و روزه گرفتند، آنهایی که نا خواسته به حسینیّه برده می شدند که اعترافات زندانیان را بشنوند، آنهاییکه مجبور شدند برای فرار از اعدام و یا برای آزادی در مصاحبه های تلویزیونی مدار بسته و یا سراسری اعتراف کنند و یا انزجار نامه بنویسند. آنهایی که مجبور شدند در محل کار قبل از دستگیری یا در نماز جمعه ابراز انزجار کنند و یا در جلوی سازمان ملل رژه بروند. آنهایی که برای وقت کشی و یا فرار از بند در کارگاه های نجاری و لباس و یا آشپزخانه و غیره کار کردند. آنهایی که در مقابل تلویزیون هر روز می نشستند و مصاحبه و یا روزه خوانی گوش می دادند، ولی در رویاهایشان غوطه ور بودند. آنهایی که مجبور شدند در کلاسهای درس اسلامی شرکت کنند و از آنها امتحان گرفته می شد و اگر تجدید می شدند به این معنا بود که هنوز به اندازه کافی "تواب" نشده اند. آنهایی که ساعتها رو به دیوار می نشستند و به حال خودشان که از بدشانسی در ایران بدنیا آمده بودند و دچار آن سرنوشت شده بودند زار می زدند. آنهایی که زندگی فردی (تنها) می کردند - از فروشگاه خرید فردی می کردند چون خرید جمعی ممنوع بود و یا نمی بایست دوستی بگیرند. ورزش جمعی و یا اصلا ورزش نمی کردند که شکنجه نشوند. آنهایی که از هم سبقت می گرفتند که علیه آمل نفسانی شان اعتراف کنند که به قبرها برده نشوند. آنهایی که علیه یکدیگر و علیه زندانیان گزارش نوشتند که آزاد شوند و یا اعدام نشوند. آنهایی که مجبور شدند زندان را در تنهایی بگذرانند و حالا هم در خارج از زندان در تنهایی زندگی می کنند. 99 در صد همه کسانی که زنده ماندند حداقل تن به کوتاه آمدنهایی از نوع بالا در مقطعی دادند. همینطور خیلی از آنهایی که اعدام شدند تن به بخشی از قوانین نامبرده دادند و بخشا حتی "تواب" شده بودند.

اگر در جامعه مردم مجبور بودند با ظاهری متفاوت از آنچه که دوست داشتند به خیابان بیایند، که دستگیر نشوند - زندانیان نیز برای آنکه شکنجه بیشتری نشوند تن به رعایت قوانین مسخره فوق می دادند. در رابطه با خیلی از قوانین زندانیان مقاومت می کردند ولی در مورد اکثر آنها، اکثر زندانیان مجبور به کوتاه آمدن شدند. حالا ما می خواهیم با این هزاران هزار انسانی که از شانس بد دستگیر شدند و زیر فشار شکنجه در رابطه با این یا آن قانون ضد انسانی رژیم کوتاه آمدند چه برخوردی بکنیم؟ غیر از این است که این جو غیر انسانی "تواب"، "تواب" باعث می شود که خیلی از آنهایی که زندان را تجربه کردند حتی به زبان نیاورند که دستگیر شده بودند؟ چرا که هر تصویری که از زندان بدهند مجبور خواهند بود نقش خودشان را نیز در آن تصویر مشخص کنند، نقشی که از قبل مهر "تواب" بر آن خورده است و باید از آن پرهیز کرد. مسئله این است که کسی نباید خودش را محور قرار دهد و فکر کند که تنها رفتار او درست و به اصطلاح انقلابی و قهرمانانه بوده و مقاومت بقیه در زندان بریدگی و "توابیت" بوده. چرا که تجربه زندان تا زندان، بند تا بند، این شهر با آن شهر متفاوت بوده است. در زندانهای، در مقطعی آنقدر به زندانی فشار می آوردند تا کوتاه بیاید. در بندی که زیر فشار، رژیم توانسته بود همه را نماز خوان کند و همه را مجبور به گزارش دادن از یکدیگر کند، گزارش ندادن مقاومت بود. در بند 400 نفره ای که همه نماز می خواندند، نماز نخواندن مقاومت بود. در بندی که کسی نماز نمی خواند، ملاک مقاومت فرق می کرد. مسئله این است که بجای دیدن "تواب" به عنوان سمبل رژیم، باید عقب نشینی مردم را از پس ارعابی که رژیم اعمال کرد دید.

برای عقب نشاندن مردمی که انقلاب کرده بودند، برای شکست انقلاب، رژیم جو رعب و وحشت ایجاد کرد. همانطور که در جامعه رژیم مردم را عقب نشاند، در زندان نیز زندانیان را عقب نشاند. اگر تا قبل از 30 خرداد سال 60 زندانیان در زندان حرفشان برو داشت، بعد از آن هیچ گونه حقی نداشتند. و کسانی که حاضر نمی شدند تن به قوانین درون بندها بدهند روانه سلولهای انفرادی، قبرها و غیره می شدند. و این پروسه ای بود که رژیم سعی کرد با فشار شکنجه، زندانیان را تواب کند. ولی از آنجایی که هر بار از شدت فشار شکنجه کم می شد، زندانیان از تن دادن به قوانین شانه خالی می کردند، رژیم زندانیان را در سال 67 قتل عام کرد. و در بین اعدام

شدگان سال 67 زندانیانی بودند که زمانهایی کوتاه آمده بودند. حتی "تواب" هایی در بین اعدامی ها بودند که از زندانیان دیگر بازجویی کرده و یا تیر خلاص زده بودند. و امروز مردم از همه آنها به عنوان قربانیان و فرزندان خود یاد می کند و یادشان را گرامی می دارند.

این جو محکوم کردن "توابین" رفتاری غیر انسانی است، که می شود به آن از زاویه های متفاوت نگاه کرد. اولاً "تواب" کی بوده؟ هر کس تعریف متفاوتی از این مقوله دارد. اینطور که پیداست برای آقای راد تواب آن یک درصدی از زندانیان است که تبدیل به سیستم سرکوب شدند: تیر خلاص زدند، شکنجه کردند، بازجویی کردند و غیره. برای برخی تواب کسی است که تن به یکی از آن مواردی که در بالا ذکرش رفت داده است. خیلی ها هم نظری این مابین دارند. و در اینجا "تواب" مقوله ای می شود که هر کس می تواند مثل چماق بر سر هر کس که خرده حسابی با او دارد بزند و باصطلاح او را بی آبرو کند، ترور شخصیت کند.

### سنتی که با قربانی مبارزه می کند

و اما علت اینکه اینها امروز با "تواب" مبارزه می کنند و آن هم "تواب" غیر خودی چیست؟ علت اینکه اینها در برخورد به "تواب" خودی و غیرخودی می کنند و کلاً اینکه انسان محور برخوردشان نیست، بلکه مواضع او و اینکه تا چه حد آنها را قبول دارد یا نه، به این بر می گردد که اینها از همان سنت ضد امپریالیستی می آیند که رژیم آمده است. برای روشن شدن این بحث باید به دهه 50 یعنی اپوزیسیون شاه قبل از انقلاب نگاهی بیندازیم، تا آن رنگین کمانی که دور "استقلال و آزادی" گرد آمد و در نهایت راست آن خمینی بود و در نهایت چپ آن کل چپ خلقی (ملی)، بهتر درک کنیم.

در دهه 50 اپوزیسیون ضد رژیم شاه که در حال فعالیت بود، در مقابل رژیم پرو غربی شاه، به سنن و ارزشهای شرقی متکی بود. به عقب ماندگی شرقی، به سنن کهنه مذهبی و اسلامی و ملی تکیه کرد. مخالفشان با شاه این بود که سهم بیشتری از درآمد و سود نفت و استعمار کارگر و جامعه را می خواستند. وگرنه هیچ مشکلی با سیستم سرمایه داری نداشتند و مشکلمان استعمار کارگر و کارگر بیکار و بی حقوقی زن نبود. مشکلمان با سرمایه وابسته بود. یعنی از این ناراحت بودند که بخشی از سود حاصل استعمار را سرمایه بزرگ و کمپرادور می برد و به آنها کم می رسید. شعار "استقلال و آزادی" دقیقاً به این معنا بود که آمریکا برود، تا اینها جای آنها استعمار کنند و شیره جامعه را بکنند. دعوی این جنبش با رژیم شاه بر سر حق و حقوق انسان، زندگی و حرمت و کرامت و رفاه و آسایش انسان نبود، بلکه بر سر منافع خودشان بود. مهم نیست که بخشی از آن جریانات اپوزیسیون شاه اصلاً مذهبی هم نبودند، مهم این است که بر پایه کدام سنت و فرهنگ و ارزشهای شرقی بنا شدند. همه استراتژی کلی آنها صرف نظر از تفاوت های معین سیاسی و فکری، یک حکومت غیروابسته به آمریکا یا غرب یعنی مستقل بود. در مورد حقوق کارگر، زن، کودک، جوان، و یا فقر و بیکاری یعنی سیستم سرمایه داری حرفی نداشتند و مشغله اپوزیسیون شاه نبود. و از آنجا که استراتژی کل آن اپوزیسیون استقلال بود، شعار خمینی علیه حکومت شاه تمام گرایشات آن جنبش را یعنی از چپ تا راست، مذهبی و غیرمذهبی را توانست پشت خود به خط کند. بعد از قدرت گیری جمهوری اسلامی هم بیشتر اینها از ابتدا اپوزیسیون نبودند، رژیم اینها را از خودش تکاند. در واقع اینها اپوزیسیون شدند چون رژیم سرکوبشان کرد. وگرنه اینها بخاطر وضعیت مردم و یا آپارتاید جنسی، اپوزیسیون رژیم نشدند. بخشی از آن نسل که در جریانات مختلف فعال بودند توسط رژیم اعدام شدند. این قهرمانان ضد "تواب" امروزی بخشی از همان جوانان آن سنت سیاسی هستند که مخالفت اصلی شان فقط با استبداد و سرکوب و کشتار بود و هست. یعنی مشکلی با سیستم سرمایه داری ندارند، هیچوقت نداشتند. بخش زیادی از آن نسل زندان رفت. بخشی از آن اعدام شد و بخش عمده باقی مانده هم از پروسه تواب سازی رژیم گذشت و در آن پروسه با درجات کم و زیاد ضربه خورد.

این سنت سیاسی به خاطر آنکه تنها ویژگی خاصیت ضد رژیمی اش است و برایش مهم نیست بعد از سرنگونی رژیم چه بر سر مردم خواهد آمد، برای همین با هر جریان ضد مردمی که سعی در سرنگونی رژیم داشته باشد، همراه می شود: با ناسیونالیستهای هوادار میهن پر گوهر، با قوم پرستان متفاوت به اسم دفاع از حقوق ملت ها، با آنهایی که سرود فاشیستی "ایران، ایران" سر می دهند نیز همراه می شوند. ولی اینها با کمونیسمی که امرش انسان است همراه نمی شوند و علیه انسان ستم دیده می تازند. اما امثال من و ما موظف هستیم اجازه ندهیم کسی تحت نام مبارزه با رژیم با شخصیت و حیثیت انسانها بازی کند. اجازه ندهیم در خارج از کشور جو رعب و وحشت ایجاد کنند که قربانیان رژیم بخاطر آنکه زیر شکنجه مجبور شدند کوتاه بیایند، حالا جرات حرف زدن از جنایاتی که رژیم بر آنها روا داشته را نداشته باشند. برخورد اینها به قربانی ضد

انسانی است. حرمت انسانی را که یکبار از این قربانیان توسط رژیم ربوده شده است، ما سوسیالیستها باید به آنها باز گردانیم.

کدام یک از این سنتها، فردای ایران را بدون شکنجه و اعدام می خواهد؟ چگونه می توان ایرانی بدون شکنجه و اعدام داشت؟ بحث بر سر دو سنت، دو درک، دو پراتیک و دو جنبش است که دو آینده کاملا متفاوت برای ایران می خواهند. یک جنبش نقطه حرکت و هدفش فقط انسان و حرمت و کرامت انسان است. برای آن دیگری انسان فقط یک وسیله است.

16 آگوست 2007

[nasrinparvaz@yahoo.co.uk](mailto:nasrinparvaz@yahoo.co.uk)

[www.nasrinparvaz.com](http://www.nasrinparvaz.com)